

سیری دوباره در آیات حجاب

هما میرزاوزیری

با رشد و پویایی اجتهاد و فقه نوین در دو دهه اخیر و تلاشها و نوآوری های امام خمینی(ره) پژوهشهای تازه در زمینه شخصیت و حقوق زنان و نقش آنان در جامعه و فعالیتهای اجتماعی نمود بیشتری یافته است؛ چه اینکه پیدایش شرایط و ویژگیهای زمانی و مکانی نو تأثیری جدی در دگرگونی موضوعات داشته و به تبع آن، تغییری انکارناشدنی در آرا و احکام حقوقی و فقهی مربوط به زنان را در پی آورده است.

مسائلی از جمله محدوده حجاب، خروج زن از خانه، سخن گفتن او با نامحرم، شرکت در اجتماعات، اختلاط با مردان در محیط بیرون از خانه، رانندگی زنان، مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی از جمله مسائلی هستند که بازنگری منابع دینی جهت استخراج احکام دقیق و روشن و پیراستن ابهامات گوناگون موجود را با تلاشهای تخصصی فقهاتی بایسته می سازد. نوشتار حاضر پرسشهایی درباره حجاب که مربوط به سه آیه از قرآن می باشد مطرح می کند، تا اندیشمندان و صاحب نظران به بررسی و پاسخگویی آنها بپردازند.

نگارنده این سطور هرگز مدعی تخصص در تفسیر یا فقه نیست تا درصدد پاسخگویی به پرسشها باشد، بلکه تنها زمینه را برای پاسخگویی اهل نظر و تخصص فراهم ساخته است.

آیه نرمش در گفتار

«یا نساء النبی لستنّ كأحد من النساء إن اتقینّ فلا تخضعن بالقول فیطمع الأذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفاً. و قرن فی بیوتکنّ و لاتبرجنّ تبرجّ الجاهلیة الأولى...»

احزاب/۳۲-۳۳

ای زنان پیامبر شما همانند هیچ یک از زنان نیستید [و برتر و مسؤول ترید]؛ اگر تقوا پیشه کنید. پس در سخن نرمی نکنید که فرد بیمار دل به طمع [خام] افتد، و به نیکی [و سنجیدگی] سخن گوید. و درخانه هاتان قرار و آرام گیرید و همانند زینت نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت نمایی نکنید... ۱

از ظاهر آیه چنین استنباط می شود که آیه مختص زنان پیامبر(ص) است و دستورات خاصی برای آنان به دلیل موقعیت ویژه آنها ذکر شده است. چنان که استاد مطهری(ره) در پاسخ نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب می نویسد:

«جمله «قرن فی بیوتکن» اولاً به عقیده من جمله اختصاصی است و زنان پیغمبر، آنها که مقید به اجرای دستور بودند، از این جمله چنین فهمیدند که دستوری اختصاصی است، و لهذا حتی از مسافرت احتراز داشتند. و به علاوه قطعاً مفاد آیه این نیست که از خانه بیرون نروید، به مسجد و زیارت دوستان و ارحام هم نروید، مقصود این است که به کاری که مستلزم این باشد که از حرم پیغمبر خارج شوید دست نزنید؛ نظیر کاری که عایشه کرد. به هر حال آیه «قرن فی بیوتکن» نیز دستور پرده نشینی نیست، نه برای زنان پیغمبر و نه برای غیرآنها». ۲

توجه به کلمات آغازین آیه این تصور را تقویت می کند که آیه تنها خطاب به زنان پیامبر(ص) نازل شده است. توضیحات استاد مطهری نیز به تقویت این برداشت کمک می کند. به نظر می رسد فضای عمومی آیه در مورد مسائل اجتماعی و سیاسی مربوط به زنان پیامبر(ص) است. استاد در کتاب مسأله حجاب چنین می نویسد:

«اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان پیغمبر چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان در خانه های خود بمانند، و در این جهت بیشتر منظورهای اجتماعی و سیاسی در کار بوده است... اسلام می خواسته است «امهات المؤمنین» که خواه ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوء استفاده نکنند و احياناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی و اجتماعی واقع نشوند.»^۳

به این ترتیب آیا می توان سایر جملات آیه را نیز در همین فضای سیاسی و اجتماعی معنی کرد؟ آیا سایر جملات آیه نیز دستورهایی مختص زنان پیامبر(ص) نیست، تا آنان از موقعیت سیاسی خود سوء استفاده نکنند؟ یا دیگران از موقعیت آنها به سود اهداف خود بهره نبرند؟ در آیه ابتدا توصیه می شود که زنان پیامبر(ص) تقوا پیشه کنند، سپس امر می شود که در سخن خضوع نکنند تا افراد بیمار دل به طمع نیفتند. در هیچ جای آیه قرینه ای وجود ندارد که ناگزیر باشیم طمع را به طمع جنسی معنی کنیم و برداشت کنیم که منظور آیه این است که افراد بیمار دل به گناه نیفتند.

از سوی دیگر، خضوع در قول در ترجمه ها و تفاسیر مختلف به ناز و کرشمه در صدا معنی شده است. آیا اگر مقصود چنین تعبیری بود کلمه صوت از قول مناسب تر نبود؟ بویژه آن که پس از این جمله خداوند امر می کند که «قول معروف» بر زبان بیاورید، و در عبارت «قول معروف» نیز هیچ نشانه بر اینکه مقصود صدای بدون ناز و کرشمه و خشک و خشن است به چشم نمی خورد.

به نظر می رسد اگر بخواهیم این جمله را در فضای سیاسی و اجتماعی ذکر شده در بالا معنی کنیم چنین برداشت می شود که خداوند به زنان پیامبر(ص) دستور می دهد که در برابر منافقان بیمار دل در کلام خضوع نداشته باشند، زیرا آنان ممکن است مطامع سیاسی زیادی در سرداشته باشند. یعنی منافقان و بیمار دلان برای رسیدن به مطامع سیاسی خود سعی داشته اند از زنان پیامبر(ص) سوء استفاده کنند و با آنها از در مذاکره و سازش وارد شوند و قرآن با این بیان، زنان پیامبر(ص) را از هرگونه مداهنه نهی کرده است و به آنها دستور داده که در برابر منافقان در کلام خضوع نداشته باشند. اما از سوی دیگر در قسمت بعد آیه تصریح می کند که با آنان پسندیده سخن گویند یعنی نه سازش کنند و نه کلام زشتی بر زبان آورند که منافقان را علیه مسلمانان گستاخ سازد. به طور کلی در مورد این بخش از آیه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مقصود قرآن از مورد خطاب قراردادن زنان پیامبر(ص) توجه به موقعیت خاص سیاسی آنها بوده است. در طول تاریخ گاهی همسران زعما و رهبران هر قومی از موقعیت ویژه سیاسی خود سوء استفاده کرده اند یا منشأ تغییراتی در سطح جامعه شده اند. شواهدی از این دست در تاریخ صدر اسلام نیز وجود دارد. نقش عایشه در جنگ جمل و در بازگشت سپاه اسامه بن زید از جُرف به مدینه در واپسین روزهای زندگی پیامبر از این جمله است. همچنین زنان سران و بزرگان قبایل چه قبل از

اسلام یا بعد از اسلام در جنگها حضور داشته به طرق مختلف به تهییج سپاهیان می پرداختند؛ از جمله هند همسر ابوسفیان در جنگ احد، و نیز سایر دشمنیها با پیامبر(ص).

۲. اگر قرار بود این تکالیف در آیه برای سایر زنان نیز استنباط شود، عبارتی در آیه برای تأکید بیشتر آورده می شد، در صورتی که هیچ اشاره ای به زنان دیگر در آیه دیده نمی شود (نظیر عبارت نساء المؤمنین در آیه جلابیب)

۳. در آیات دیگر قرآن نیز نشانه ای بر فراگیر بودن این دستورات نیست.

۴. خداوند در آیات دیگر قرآن نیز توجه ویژه خود را به زنان پیامبر(ص) به سبب موقعیت خاص ایشان نشان داده است؛ مثلاً وقتی بعضی مسلمانان مطرح می کنند که پس از رحلت پیامبر(ص) زنان ایشان را به عقد خود درمی آورند، در آیه ای ازدواج همسران پیامبر را غیرمجاز می شمارد. شاید این دستور که از ویژگیهای آنان است به این دلیل صادر شده که مورد سوء استفاده قرار نگیرند.

۵. در آیه ۱۲ قرآن از افرادی که دلهاشان بیمار است با تعبیر مرض در قلب نام برده شده است؛ مثلاً در سوره بقره آیه ۱۰، برای آنان که به سبب نفاق بیمار دل اند افزونی در عذاب وعده داده می شود. در سوره مائده آیه ۵۲، بیان می شود که کسانی که بیمار دل اند از ترس خدا و رسول به طرف یهود و نصارا می روند و حال آن که رویگردانی آنان به سبب آن است که یهود و نصارا را دوست دارند. در آیه ۴۹ انفال، بیماردلان می گویند مؤمنان مغرورند و حال آن که خود مغرورند.

در سوره توبه آیه ۱۲۴، بیماردلان معتقدند که با نزول سور قرآن، ایمان مؤمنان افزوده نمی گردد و حال آن که چنین نبوده و پلیدی بر خودشان نیز اضافه می گردد.

در آیه ۵۳ حج، لقاء شیطان بر بیماردلان و مؤمنان را آزمایش شمرده است.

در سوره احزاب آیه ۶۰، می گوید اگر بیماردلان و منافقان از کارهای خود دست برندارند، پیامبر(ص) از سوی خداوند مأمور می شود تا در برابر ایشان قیام کند.

با نگاهی گذرا به این آیات در می یابیم که منظور قرآن از بیمار دل، افراد ضعیف الایمان هستند که گاهی شامل منافقین می گردد، اما در هیچ یک از آیات قرینه ای برای آن که مقصود از «مرض» را شهوات بدانیم دیده نمی شود.

۶. علامه طباطبایی «قول» را مطلق معاشرت می داند و بنابراین معنای عبارت «خضوع در قول»

نرمی در رفتار هم می شود که برداشت ما را تأیید می کند. ۴

۷. عبارت «قول معروف» نیز چهار بار در قرآن ذکر شده است که از این شواهد هم بیشتر مفهوم «سخن سنجیده و درست» استنباط می شود.

دیدگاه مفسران

در ادامه بحث به تفاسیر مختلف مراجعه می کنیم تا ببینیم درباره این دستورات چه برداشتهایی ارائه شده و تا چه اندازه روایات به تأیید این برداشتها پرداخته اند؟

ابوالفتوح رازی در تفسیر روض الجنان و روح الجنان می نویسد:

«نباید تا خضوع کنید در سخن گفتن با مردان... پس طمع کند آن کس که در دل او ریبیتی و تهمتی باشد و ضعیف اعتقاد و بصیرت باشد در دین. و گفتند: مرض به معنای فجور است در آیت «و قلن قولاً معروفاً» و بگویی گفتاری درشت درست. در خبر است که بعضی از زنان صحابه چون این آیت

آمد، چون مردی به در سرای ایشان آواز دادی و در سرای مردی نبودی تا جواب دهد، آن زن انگشت در دهن نهادی و آوازی منکر کردی منقر برای این آیت را.»^۵
در تفسیر مجمع البیان نیز آمده است:

«صدای خود را نازک نکنید و با مردان به نرمی حرف نزنید و با بیگانگان روبرو سخن نگویند که به طمع آنها بینجامد، پس مانند زنی باشید که اظهار تمایل به مردان می کنید. قتاده گوید: پس طمع کند آن که در دل او بیماری نفاق است. عکرمه گوید: آن که در دلش شهوت زناست و بعضی گفته اند: که برای زن مستحب است وقتی با بیگانه صحبت می کند صدای خود را خشن و کلفت نماید؛ برای اینکه این دور از طمع و ربه و شهوت است «و قلن قولاً معروفاً» و بگویند سخن پسندیده؛ یعنی سخنی مستقیم و نیکو که بری از تهمت و دور از ربه و موافق با دین و اسلام است.»^۶
علامه طباطبایی در المیزان می نویسد:

«فرموده پس در سخن خضوع نکنید (و چون سایر زنان آهنگ صدا را فریبنده نسازید) و در خانه های خود بنشینید و کرشمه و ناز مکنید... و خضوع در کلام به معنای این است که در برابر مردان، آهنگ سخن گفتن را نازک و لطیف کنند تا دل او را دچار ربه و خیالهای شیطانی نموده، شهوتش را برانگیزانند و در نتیجه آن مردی که در دل بیمار است به طمع بیفتد. و منظور از بیماری دل، نداشتن نیروی ایمان است؛ آن نیرویی که آدمی را از میل به سوی شهوات باز می دارد «و قلن قولاً معروفاً»؛ یعنی سخن معمول و مستقیم بگویند؛ سخنی که شرع و عرف اسلامی (نه هر عرفی) آن را پسندیده دارد، و آن سخنی است که تنها مدلول خود را برساند. (نه اینکه کرشمه و ناز را بر آن بیفزایی، تا شنونده علاوه بر درک مدلول آن دچار ربه هم بشود.»^۷
در تفسیر نمونه نیز چنین می نویسد:

«می فرماید: بنابراین به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند... بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به طور معمول سخن بگویند، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند سخن بگویند.»^۸
نویسنده تفسیر اطیب البیان نیز می نویسد:

«صدا را نازک نکنید، باعث هیجان شهوت اراذل و اوباش شرور شود... به خصوص مثل عایشه که جوان و خوش سیما بود و قلن قولاً معروفاً، معروف مقابل منکر است.»^۹
در تفسیر جوامع الجامع نیز آمده است:

«فلاتخضعن بالقول: ای لاترققن الکلام للرجال مثل کلام المربیات و المونسات، فیطمع الذی فی قلبه مرض: ای: نفاق و فجور، و قلن قولاً معروفاً: بعیداً من التهمه مستقیماً بجدّ و خشونه من غیر تخنث، او قولاً حسناً مع کونه خشناً.»^{۱۰}

چنان که در تفاسیری که یاد شده و بسیاری دیگر از تفاسیر دیده می شود، بیشتر مفسران یک جمله را تکرار کرده اند و آن اینکه خضوع در قول، یعنی نازک کردن صدا و با ناز و کرشمه سخن گفتن؛ و در این میان اجزاء دیگر جمله را مورد نظر قرار نداده اند، چنان که روایتی نیز در تأیید این برداشت نیارده اند. افزون بر اینکه اگر روایاتی نیز در این زمینه باشد، تنها به استناد آنها نمی توان آیه را تفسیر کرد، بلکه بررسیهای سندی و دلالتی باید درباره آنها به کار رود، چرا که دست وضع و

جعل حدیث، روایات بسیاری را در میان منابع روایی راه داده است و برداشتهای نادرست از برخی روایات صحیحیه نیز اندک نبوده است. چنان که شهید مطهری در باب نقد استدلال به روایت «اشراط الساعة» بر حرام بودن رانندگی زنان، سخنان گسترده ای دارد. ۱۱

در چند تفسیر نیز از مرض - که در آیه آمده است - به نفاق و فسق تعبیر شده که برداشت پیشنهادی نگارنده را تأیید می کند.

دیگر آن که در آیین درخشان اسلام، تطبیق عقل و شرع و هماهنگی میان آنها حقیقتی انکارناپذیر است که نقش خرد را در آموزه های دین و برداشت و استنباط از آنها روشن می سازد؛ به گونه ای که اجتهاد، وابستگی انکارناپذیری با عنصر «عقل» دارد.

با توجه به نکته هایی که گذشت می توان گفت جمله آغازین آیه که می فرماید: «یا نساء النبی لستنّ كأحد من النساء» عقل را به سوی برداشت مفاهیم اجتماعی و سیاسی از آیه راهنمایی می کند، بویژه که آوردن عبارت «كأحد من النساء» این فضا را بیشتر القا می کند؛ یعنی زنان پیامبر(ص) مانند یک فرد از جامعه زنان نیستند و تأثیر اجتماعی و سیاسی ایشان بسیار متفاوت با تأثیر یک فرد از جامعه زنان است. چنان که گفتیم در جامعه آن روز عرب، زنان سران قبایل با زنان معمولی تفاوت داشتند. آنها به سبب نزدیکی با رؤسا می توانستند منشأ بسیاری تغییرات و اتفاقات در جامعه باشند. به همین سبب قرآن تأکید دارد که مسیر سوء استفاده از این طریق بسته شود و افراد بیمار دل و منافقان نتوانند از راه مذاکره با زنان پیامبر(ص) مطامع خود را عملی سازند. خداوند در این آیه به زنان پیامبر(ص) به دلیل وضعیت خاص آنها سه دستور می دهد:

نخست آن که در خانه بمانند و هر روز در جامعه ظاهر نشوند و با استفاده از موقعیتی که به دلیل انتساب به پیامبر دارند آشوب و بلوای سیاسی یا اجتماعی به راه نیندازند.

دوم آن که در برابر منافقان در سخن نرمی نشان ندهند، یعنی با آنان مدافعه نکنند و آنها را در طمع خام نیندازند (نه آن که آنها را حتی به فکر گناه هم نیندازند!) درعین حال با منافقان کلام پسندیده گویند؛ یعنی نه سازش کنند و نه آنها را تحریک کنند که علیه اسلام نقشه های جدید طرح کنند. و دستور سوم آن که مانند جاهلیت نخستین در جامعه خودنمایی نکنند.

اگر بخواهیم عبارت «تبرّج جاهلی» را با توجه به فضای مورد نظرمان توضیح دهیم، باز باید به این نکته توجه کنیم که زنانی که موقعیت خاص سیاسی در جامعه داشته اند با خودنمایی در جامعه موجب تحولات سیاسی خاصی می شده اند (مانند نقش آنها در تهییج و ترغیب جنگاوران). به نظر می رسد که خداوند زنان پیامبر(ص) را از ایفای چنین نقشههایی برحذر می دارد. به این ترتیب جاهلیت اولی، یعنی جاهلیت پیش از اسلام که زنان برجسته جامعه با خودنمایی از موقعیت خود سوء استفاده می کردند. توجه به این نکته جالب است که چنین جاهلیتی و چنین سوء استفاده هایی پس از اسلام نیز اتفاق افتاد. بنابراین خداوند با آوردن کلمه جاهلیت اولی خبر از جاهلیت دومی می دهد که پس از اسلام اتفاق می افتد.

مفهوم تبرّج جاهلی

برای بررسی بهتر مفهوم تبرج جاهلی و جاهلیت اولی نگاهی دوباره به دیدگاه های برخی از

مفسران می افکنیم:

در تفسیر روض الجنان و روح الجنان می نویسد:

«ولاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى: مجاهد و قتاده گفتند: تبرج، تکسر و تبختر و تغنج باشد و گفتند: مجنبی و کرشمه مکنی چنان که اهل جاهلیت پیشینه کردند. و گفته اند: اظهار زینت باشد. در معنی جاهلیت خلاف کردند؛ شعبی گفت: میان عهد عیسی است و میان محمد - صلی الله علیه و علی آله - .

ابوالعالیه گفت: روزگار داود و سلیمان است که در آن روزگار زنان پیرهن نا دوخته پوشیدندی و اندام ایشان ظاهر بودی.

کلبی گفت: جاهلیت عبارت است از آن روزگار که ابراهیم - علیه السلام - در او بزاد؛ چه در آن روزگار زنان پیرهن از درّ نظم کردند و در پوشیدندی و جز آن جامه دیگر نداشتندی و به بازار و مجمع مردان درآمدندی، و این در روزگار نمرود بود و خلقان همه کافر بودند.

حکم گفت: جاهلیت آن روزگار بود که در میان آدم و نوح، و آن هشتصد سال بود، و در آن روزگار زنان زشت بودند و مردان نکو، پس زنان به مردان رغبت کردند و در مردان آویختندی.

عکرمه گفت از عبدالله عباس که: جاهلیت میان ادیس بود و نوح - علیهما السلام - و آن هزار سال بود. و دو بطن از فرزندان آدم. ... همه مردم مجتمع شدند آن روز و زنان خویشتن بیاراستندی و آنجا آمدندی و مردی از اهل کوه آنجا آمد در روز عید ایشان و زنان را بدید و جمالشان، برفت و مردم کوهستان را خبر داد. ایشان بیامدند و آنجا مقام کردند و زنان به مردان مایل شدند و مردان به زنان، و فواحش آشکار شد!« ۱۲

طبرسی در مجمع البیان می نویسد:

«التبرج: ابراز کردن زر و زیور و موارد زینت و زیبایی خود را، گرفته شده از برج است... ولاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى؛ یعنی بیرون نیاید بنا بر عادت زنان جاهلیت نخستین و ظاهر نکنید زر و زیور خود را چنانچه زنان جاهلیت می کردند. قتاده و مجاهد گویند: تبرج به معنای تبختر و خودنمایی در راه رفتن است. مقاتل گوید: تبرج این است که روسری خود را بر سرش اندازد ولی آن را نبندد که گلو و گوشواره اش مستور دارد، پس اینها ظاهر گردد... بعضی گفته اند که معنای تبرج جاهلیت اولی این است که آنها تجویز می کردند که یک زن جمع کند بین شوهر و رفیقش را، پس پایین تنه خود را برای شوهر قرار دهد (که با او آمیزش کند) و برای رفیقش بالا تنه خود را قرار دهد که او را بوسیده و معانقه نموده و در آغوش کشد.» ۱۳

در تفسیر المیزان نیز آمده است:

«کلمه تبرج به معنای ظاهر شدن در برابر مردم است، همان طور که برج قلعه برای همه هویدا است. و کلمه «جاهلیة الاولى» به معنای جاهلیت پیش از بعثت است، پس در نتیجه مراد از آن جاهلیت قدیم است. و اینکه بعضی گفته اند مراد از آن دوران هشتصد ساله بین آدم و نوح است و یا گفته اند: زمان داود و سلیمان است و یا گفتار آنان که گفته اند زمان ولادت ابراهیم است و یا گفتار آنان که گفته اند زمان فترت بین عیسی و محمد (صلوات الله علیهما) است، اقوالی است بدون دلیل... و در تفسیر قمی روایتی با سند از امام صادق از پدرش (علیهما السلام) در ذیل آیه «ولاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى» آورده و آن این است که حضرت فرمود: بعد از جاهلیت اول، جاهلیت دیگری نیز خواهد آمد.

مؤلف: این روایت نکته ای جالب و لطیف را از آیه شریفه استفاده کرده. «۱۴»

در تفسیر نمونه نیز می نویسد:

«همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید... تبرّج به معنی آشکار شدن در برابر مردم است و از ماده برج گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است. اما اینکه منظور از جاهلیت اولی چیست؛ ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند، و دنباله روسری های خود را به پشت می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن بند و گوشواره های آنها نمایان بود...»

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم. «۱۵»
شیخ طوسی در التبیان می نویسد:

«ولاتبرّجن: قال قتاده: التبرّج التبختر و التکبر، و قال غیره: هو اظهار المحاسن للرجال. «۱۶»
طبرسی نیز در تفسیر جوامع الجامع آورده است:

«ولاتبرّجن تبرّج الجاهلیة الاولى و هی القديمة التي يقال لها: الجاهلیة الجهلاء و هی الزمن الذی ولد فيه ابراهیم - علیه السلام - كانت المرأة تلبس الدرع من اللؤلؤ فتمشی وسط الطريق تعرض نفسها علی الرجال. «۱۷»

چنان که ملاحظه می شود در تفاسیر یادشده یک برداشت طی قرنهای در کتابهای تفسیری تکرار شده است و پشتوانه ای از روایات براینکه مراد از تبرّج، برداشت یادشده بوده است، به چشم نمی خورد.

آیه جلیاب

«یا ایها النبی قل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهنّ من جلابیبهنّ ذلک أدنی أن یرفرن فلا یؤذین و کان الله غفوراً رحیماً» احزاب/۵۹

ای پیامبر به همسران و دختران و زنان مسلمان بگو که روسری های خود را بر خود بپوشند که به این وسیله محتمل تر است که شناخته شوند و رنجانده نشوند و خدا آمرزگار مهربان است.
در این آیه چند نکته چشم گیر است:

الف. شأن نزول آیه

مراجعه به شأن نزول هایی که در تفاسیر مختلف در مورد این آیه ذکر شده به فهم فضای عمومی آیه کمک می کند. به چند نمونه توجه می کنیم.

«چه بسا بود که منافقین از شوخی با کنیزان تجاوز کرده و سر به سر زنان آزاد و نجیبه هم می گذاشتند. پس وقتی به ایشان می گفتند چرا این کار را کردی، می گفتند ما خیال می کردیم کنیز و برده هستند پس خدا عذر ایشان را قطع نمود.» «۱۸»

«جمعی از متهتکان به شب بیرون آمدندی و چون زنان به قضاء حاجت شدند بر عقب ایشان رفتندی و انگشت بر ایشان زدندی، اگر کسی از آن زنان باستادی مراد خود حاصل کردندی و اگر

ایشان را زجر کردند بگریختندی، زنان این حال با شوهران خود بگفتند، شوهران ایشان رسول صلی الله علیه و آله را از این حال خبر دادند، خدای تعالی این آیت فرستاد.» ۱۹

«سبب نزول آیه مزبور آن بود که بانوان برای اقتدا کردن به پیغمبر اکرم (ص) در مسجد حاضر شده و نماز را پشت سر آن حضرت بجای می آوردند، هنگام بازگشتن بعضی از جوانان ولگرد و اوباش مزاحم و متعرض آنها شده اذیت و آزار می نمودند. چه عادت ایشان آن بود که با کنیزان مزاح و شوخی می کردند. منافقین آنها شرارت را از حد گذرانده و متعرض زنان آزاد نیز می شدند. چنانچه از آنها بازخواست می کردند می گفتند گمان کردیم این بانو از جمله کنیزکان است. پروردگار عذر آنان را با نزول آیه حجاب برطرف نمود.» ۲۰

تقریباً بیشتر تفاسیر دیگر نیز این شأن نزول را بیان کرده اند. از این شأن نزول استفاده می شود:

۱. قرآن کریم برای تمایز زن آزاده مسلمان از کنیز دستور حجاب را صادر کرده است. لحن قرآن کریم در این دستور لحنی توبیخی نیست و برای عدم رعایت حجاب هیچ وعده عذابی مشاهده نمی شود، بلکه به نظر می رسد خداوند از سر مهربانی و خیرخواهی و رحیمیت، به زنان مسلمان امر می کند که از جلباب استفاده کنند تا آنها را کنیز نپندارند و به آنان توهین جنسی نکنند.

۲. تمایز زن آزاده از کنیز که در بخش بعدی آیه بدان اشاره شده (ذلک أدنی أن يعرفن فلا يؤذین) به دلیل اختلاف سطح اجتماعی یا تفاوت شأن یا تمایز طبقاتی نبوده است، بلکه مراد این بوده که زن آزاده مسلمان نباید در جامعه به دید زنی نگریسته شود که برده است و چون کالایی قابل خرید و فروش در انظار قرار می گیرد.

چنان که می دانیم حجاب بر کنیز حتی پس از نزول تمام آیات حجاب نیز واجب نبوده، تا جایی که کنیز هنگام نماز نیز نباید حجاب را رعایت می کرده است. شواهد جالب توجهی در تفاسیر و تاریخ در این زمینه وجود دارد که از جمله:

انس بن مالک می گوید: روزی کنیزی سروصورت خود را پوشیده بود. عمر او را تازیانه ای زد و گفت: وای بر تو چرا به روش زنان آزاد درآمده ای؟ ۲۱

در وسائل الشیعه است که ابی خالد قماط از امام صادق (ع) می پرسد: آیا کنیز سرخود را می پوشاند؟ فرمود: اگر بخواهد چنین می کند و اگر نخواهد نه؛ از پدرم شنیدم که کنیزان را می زدند و می گفتند: همانند زنان آزاد نگریدید. ۲۲

ب. ابهام در مفهوم جلابیب

در مورد معنای جلابیب در تفاسیر مختلف نظرات متفاوتی ارائه شده است؛ طبرسی می گوید ابن عباس و مجاهد گویند: جلابیب مقنعه و روسری زن است.

در تفسیر منهج الصادقین آمده است:

«بدان که جلابیب جمع جلاب است که آن ثوبی است واسع که اوسع از خمار است و کمتر از ردا که زن آن را بر سر خود می پیچد و فاضل آن بر سینه فرود می آورد. ابن عباس فرموده که جلابیب ردائی است که ستر بدن می کند از فوق تا اسفل. و به روایت دیگر از او نقل است که جلابیب مقنعه زنان است که جبهه و رأس خود را به آن می پوشانند.» ۲۳

در تفسیر اثنی عشری می گوید:

«لباس مختصه به زنان مؤمنه که از جمله آنها جلابیب باشد:

۱. درع (پیراهن زن) ۲. مقنعه (سرانداز) ۳. خمار (سرپوش) ۴. ملحفه (چادر) ۵. جلباب (چادر روی خمار که تعبیر به ثياب ظاهره کنند و زنها به آن سرو بدن بلکه اندام تا قدم را به آن پوشند. «۲۴ علامه طباطبایی می نویسد:

«کلمه جلابیب جمع جلباب است و آن جامه ای است سرتاسری که تمامی بدن را می پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می شود.» ۲۵

در تفسیر نمونه نیز آمده است:

«مفسران چند معنی ذکر کرده اند: ۱. ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سروگردن و سینه ها را می پوشاند. ۲. مقنعه و خمار (روسری) ۳. پیراهن گشاد.» ۲۶

یکی دیگر از مفسران می نویسد:

«راغب، جلباب را پیراهن و روسری گفته است. صحاح اللغه آن را ملحفه (چادرشب). ابن اثیر در نهاییه، چادر و رداء گوید. فیروزآبادی در قاموس می گوید: آن پیراهن و لباس گشاد است که زن لباسهای خود را به آن می پوشاند و یا آن ملحفه است.» ۲۷

چنان که ملاحظه می شود معنای جلباب طیف گسترده ای از روسری تا پیراهن، چادر و حتی روبند را در بر می گیرد. اگر جلباب را به معنای پیراهن بدانیم که در بعضی تفاسیر آمده است، معنای عبارت «یدنین علیهنّ من جلابیهنّ» این است که زنان آزاده مسلمان بدن خود را بپوشانند تا از کنیزان متمایز شوند. شاید مراد آیه مطلق پوشاندن است و اساساً خداوند در این آیه حدود حجاب را مشخص نساخته، بلکه یکی از فلسفه های حجاب را بیان فرموده است. چنان که گفتیم از نشانه ها چنین استنباط می شود که رعایت نکردن حجاب برای کنیز در جامعه ممنوع نبوده است و مفهوم آیه نیز تمایز بین زن آزاده مسلمان و کنیز است. گویی خداوند می خواسته زنان مسلمان آزاده در جامعه دارای پوششی باشند تا برای مردانی که درصدد شناسایی و خرید کنیزان بوده اند، مشخص شود که نمی توانند با این نگاه به زنان آزاده مسلمان بنگرند.

«به قرینه اینکه این سوره پیش از سوره نور نازل شده، معلوم می شود که این آیه در صدد تحدید حجاب و نمایاندن حد و مرز برای آن نبوده است، بلکه بر آن بوده که نشانه ای برای زنان آزاده و پاکدامن برنهد و می خواسته با این امتیاز و امتیاز قلمداد کردن آن، کاری کند که بانوان با شوق پذیرای حجاب شوند.» ۲۸

تصور می شود که برخی برداشتها از آیه جلابیب؛ مانند آن که حدود حجاب شامل پوشاندن صورت هم هست یا پرهیز زنان از هر رفتاری که جلب توجه کند از این آیه قابل استفاده نباشد، چنان که استاد مطهری به برخی از این موارد اشاره کرده اند:

«ستر وجه و کفّین به اجماع فقهای فریقین واجب نیست، حداکثر این است که مستحب است... پس آنچه بعدها رخ داده بالاتر است از حدود توصیه اخلاقی اسلامی، البته خود اعراب، نه اولیای دین در این جهت بی تأثیر نبوده اند.» ۲۹

آیه حجاب

«قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك أزكى لهم إن الله خبير بما يصنعون. و قل للمؤمنات يغضضن من أبصارهن و يحفظن فروجهن و لا يبدین زینتهن إلا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن و لا یبدین زینتهن إلا لبعولتهن...» نور/۳۱ - ۳۰

به مردان بگو دیدگان [از نظر بازی] فروگذارند، و ناموس شان را محفوظ بدارند، این برای آنان پاکیزه تر است. بی گمان خداوند به آنچه می کنند آگاه است.

و به زنان مؤمن [هم] بگو دیدگان شان را فروگذارند و ناموس شان را محفوظ بدارند و زینت شان را جز آنچه از آن آشکار است آشکار نکنند، روسری هاشان را برگریبانهاشان بیندازند و زینت شان را آشکار نکنند، مگر بر شوهران شان...

نکته های زیر در این آیه مهم به نظر می رسند:

الف. مردان و زنان هر دو به «غضّ بصر» امر شده اند، و معنای این عبارت کاهش دادن نگاه است؛ چنان که استاد مطهری به آن اشاره دارد:

«در آیه مورد بحث، معنای «یغضوا من أبصارهم» این است که نگاه را کاهش بدهند؛ یعنی خیره نگاه نکنند و به اصطلاح علماء اصول، نظرشان آلی باشد نه استقلالی.» ۳۰

«این نکته باید اضافه شود که برخی از مفسران که «غضّ بصر» را به معنای ترک نظر گرفته اند مدعی هستند که مقصود، ترک نظر به عورت است. همچنان که جمله بعد نیز ناظر به حفظ عورت از نظر است. و باز همان طور که فقها گفته اند، فرضاً مقصود از غضّ بصر، ترک نگاه به طور کلی باشد، اعم از نگاهی که به منظور تماشا و التذاذ باشد و یا نگاهی که لازمه مخاطبه است، متعلق نگاه ذکر نشده است که چیست.» ۳۱

بنابراین از این قسمت آیه، نمی توان استنباط کرد که زنان باید خود را بپوشانند تا مردان نگاه شان به آنها نیفتد، همان گونه که در مورد عکس این مطلب نیز چنین حکمی نداریم. در فقه بیان شده که زنان نباید به قصد لذت به بدن مرد نگاه کنند، اما بر مردان واجب نیست که بدن خود را بپوشانند. این قسمت از آیه چنین می نماید که در این مورد تفاوتی بین زن و مرد نیست.

ب. این آیات، پس از آیه جلابیب نازل شده است و حدود حجاب را مشخص می کند. در آیه آمده است که زنان باید روسری هاشان را برگریبانهاشان بیندازند. بنابراین به نظر می رسد که تا پیش از نزول این آیه زنان گریبانهای خود را نمی پوشانده اند. از این رو آنچه در تفسیر آیه جلابیب ذکر شده که پس از نزول آیه زنان مدینه تمام اندام خود را با چادر مشکی می پوشانده اند، درست به نظر نمی رسد. مگر اینکه بپذیریم زنان مدینه پس از نزول آیه جلابیب از سرتا پای خود را با پارچه های مشکی پوشانده اند، اما توسط پیامبر(ص) از این پوشاندن کامل بدن منع شده اند و در این آیه به آنان امر شده که با روسری های خود گریبانهاشان را بپوشانند.

ج. در آیه به زنان امر شده که زینت خود را آشکار نکنند، مگر آنچه ظاهر است (و خواه ناخواه آشکار می شود) در مورد مفهوم زینت نیز برداشتهای متفاوتی ارائه شده که همچون معنای جلابیب طیف گسترده ای را در بر می گیرد، ولی بی تردید استثنای آنچه خودبه خود ظاهر می شود، ما را در فهم صحیح کلمه زینت راهنمایی می کند.

آیا این استثنا ناظر به شرایط مکان و زمان نیست. گاه در شرایط خاص، مانند کار در مزرعه یا کار در مراکز بهداشتی و درمانی، به طور قهری قسمتی از دست یا پا آشکار می شود. آیا این استثنا با

توجه به احکام فقهی که در این موارد خاص وجود دارد ما را رهنمون نیست که مقصود از زینت، قسمت‌هایی از بدن زن است که آشکار بودن آن زن را به عنوان موجودی همچون کنیز (با توجه به آیه جلابیب) در جامعه معرفی می‌کند؟ چنان که در صدر آیه نیز به پوشاندن گریبان اشاره شده است، بویژه که در ادامه آیه محارم را ذکر می‌کند که می‌توان نزد آنها زینت خود را آشکار کرد؟

چکیده سخن

با توجه به آیات قرآن در مورد مسأله حجاب، به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین فلسفه‌های حجاب این است که زنان مسلمان در جامعه مورد تعرض جنسی قرار نگیرند و به شأن انسانی آنان لطمه وارد نشود. برای تحقق این هدف، قرآن کریم دستورات ویژه‌ای برای زنان مسلمان بیان می‌کند. این دستورات با توجه به شرایط خاص زمان و مکان تغییرپذیرند؛ اما همواره اصل کلی حفظ شأن انسانی زن باید رعایت شود. همان‌گونه که لذت جنسی بردن از زن فراتر از چارچوب خانواده او را تا حد یک شیء پایین می‌آورد، به همان ترتیب نگاه به زن به عنوان موجودی که «جلب توجه» مرد را می‌کند و این موجود باید به عناوین مختلف محدود شود تا توجه مرد جلب نشود، شأن زن را تا حد یک شیء فرو می‌کاهد. آیا می‌توان گفت زن به عنوان یک انسان دارای شخصیت، ویژگیهای روانی و جسمی و نیازهای متناسب با این ویژگیها؛ باید در خانه بنشیند، در جامعه ظاهر نشود و حتی صورت و دستهای خود را بپوشاند، تا این شیء جلب توجه مرد را نکند؟ با نگاهی دوباره به آیات قرآن می‌توان فلسفه حجاب را از لابه لای آیات آن دریافت.

۱. برای ترجمه آیه‌ها در این مقاله از قرآن کریم با ترجمه آقای بهاء الدین خرمشاهی استفاده شده است.
۲. مطهری، مرتضی، پاسخهای استاد به نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷، ۴۷.
۳. همو، مسأله حجاب، قم، صدرا، ۸۰.
۴. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ۴۶۱/۱۶.
۵. رازی، ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۴۱۴/۱۵.
۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۵۵۷/۸.
۷. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ۴۶۱/۱۶.
۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، اسلامیه، ۲۹۲/۱۷.
۹. طیب، عبدالحسین، اطیب البیان، ۴۹۹/۱۰.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ۳۲۱/۲.
۱۱. مطهری، مرتضی، پاسخهای استاد به نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب، ۵۰ و ۵۱.
۱۲. رازی، ابوالفتح، روض الجنان، ۴۲۳/۱۵.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۵۵۷/۸.
۱۴. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ۴۶۲/۱۶ و ۴۷۳.

۱۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۹۳/۱۷.
۱۶. طوسی، محمدبن حسن، التبیان، ۳۳۹/۸.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ۱۵۲/۵.
۱۸. همو، مجمع البیان، ۵۷۸/۸.
۱۹. جرجانی، ابوالمحسن، تفسیر گازر، ۲۴/۶.
۲۰. بروجرى، تفسیر جامع، ۳۷۴/۵.
۲۱. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، ۲۰/۱۶.
۲۲. حجت بلاغی، صدرالدین، حجة التفاسیر، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء.
۲۳. کاشانی، فتح الله، منهج الصادقین، ۳۶۸/۷.
۲۴. تفسیر اثنی عشری، ۴۸۸/۱۰.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ۵۰۹/۱۶.
۲۶. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۴۲۷/۱۷.
۲۷. قرشی، علی اکبر، احسن الحدیث، ۳۸۷/۸.
۲۸. عابدینی، احمد، فصلنامه فقه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، شماره ۲۳، بهار ۱۳۷۹، صفحات ۴۹ تا ۹۲.
۲۹. مطهری، مرتضی، پاسخهایی به نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب، ۱۳.
۳۰. همان، ۳۳.
۳۱. همان، ۳۴ و ۳۵.

